

تاثیر تحولات نوین جهان عرب (۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵) بر نفت خلیج فارس

دکتر حسن شمسینی غیاثوند^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۱۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۲۳

چکیده:

این پژوهش به بررسی رابطه تاثیرات تحولات نوین جهان عرب بر نفت خلیج فارس طی سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵ پرداخته است. رابطه بین این دو متغیر در چارچوب نظریه ثبات هژمونیک مورد بررسی قرار گرفته است. نتیجه این پژوهش بر این امر استوار است که تا زمانی که بحران اکثر کشورهای نفتی را ننگرفته است، نباید انتظار تاثیرگذاری تحولات سیاسی نوین بر نفت داشت. از سوی دیگر از آنجا که در تفکر سیاستمداران آمریکا نفت خلیج فارس به عنوان رکن مادی قدرت هژمونیک آمریکا تعیین کننده است. تلاش غرب برای محفوظ ماندن صادرکنندگان نفتی، مخالفت غرب با منفعت‌طلبی اقتصادی روسیه از تغییرات سیاسی در خاورمیانه در کنار یکسری مشخصه‌های منطقه‌ای و ملی مانند حمایت ساختارهای اقتصادی غیرمنعطف کشورهای خاورمیانه از ثبات در جریان نفت سنتی عربستان از امنیت انرژی، انتظار تأثیرگذاری محسوس بحران‌های اخیر بر نفت خلیج فارس را کاهش داده است. البته در میان مدت می‌توان به موضوعاتی از قبیل کاهش قیمت نفت، افزایش تولید نفت، اهمیت یافتن سوخت‌های جایگزین و افزایش ریسک سرمایه‌گذاری در پروژه‌های نفتی اشاره کرد.

واژگان کلیدی: نفت، قدرت هژمونیک منطقه، جهان عرب، انرژی

- استادیار و عضو هیئت علمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، قزوین، ایران
shamsini_h@yahoo.com

مقدمه:

نفت در جهان امروز مهمترین حامل انرژی است و نه تنها به عنوان یک عامل تعیین کننده اقتصادی و صنعتی، بلکه به عنوان یک عامل سیاسی و امنیتی نیز مطرح است. در حقیقت نفت یک عامل اساسی در جهت رسیدن به هدف‌های اقتصادی، صنعتی و سیاسی و تأمین امنیت ملی به حساب می‌آید. هنگامی که به تحولات آینده نگاه می‌کنیم، به وضوح در می‌یابیم که کمبود منابع انرژی نقش و اهمیت این منابع را روز به روز بیش‌تر می‌کند. نفت در طبقه‌بندی مواد خام در زمره منابع معدنی استراتژیک قرار می‌گیرد. از این ماده خام استراتژیک به عنوان یکی از ابزارهای اعمال فشار در سیاست خارجی نیز استفاده می‌شود. کشورهای قدرتمند در دوران معاصر از دیپلماسی نفتی به مقدار زیاد برای کنترل بر مناطق نفتی استفاده می‌کنند. امروزه دیپلماسی نفتی برای کنترل کشورهای مصرف کننده نیز استفاده می‌شود. به بیان دیگر اعمال فشار از سوی قدرت‌های بزرگ بر کشورهای دارای منابع نفتی، سبب بروز ناسیونالیسم نفتی شده و به تأسیس اوپک انجامید، به طوری که رویکرد اتحاد، ائتلاف، تعامل، مشارکت و تضاد بین تولید کننده، مصرف کننده و شرکت‌های بزرگ نفتی در جهان همواره وجود داشته است.

این پژوهش ژرف‌ترین مناسبات موجود منطقه را از منظر اقتصاد سیاسی نفت مورد بررسی قرار می‌دهد. این بررسی، الزاماً در سه سطح داخلی، منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای صورت پذیرفته است. این نوع نگاه، تصویری کلان از مختصات و ویژگی‌های اقتصاد سیاسی نفت در کشورهای خاورمیانه ارائه می‌کند و می‌تواند برای مطالعه وضعیت منطقه حتی صرف نظر از پیوند آن با موج حرکت‌های مردمی موجود مفید باشد. همین نوع نگاه در بحث درباره شرایط بازار نفت نیز حاکم بوده است. به این معنا که تلاش بر آن بوده که بر پایه الگوهای نظری موجود، تصویری از وضعیت کنونی بازار نفت و نیروها و عوامل تأثیرگذار در آن ارائه شود و در ادامه شیوه اثرگذاری قیام‌های مردمی منطقه بر معادلات بازار نفت مورد بررسی قرار گیرد. در واقع این تحقیق تلاش کرده است تصویری کلان از

مختصات اقتصاد سیاسی نفت در خاورمیانه از جنبه‌های مختلف شامل سیر تحولات تاریخی مرتبط، تحلیل شرایط اقتصاد سیاسی نفت در داخل کشورهای منطقه و جایگاه خاورمیانه در معادلات بازار نفت جهان ارائه کند. قیام‌های مردمی سه سال اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا که بخش گسترده‌ای از جهان عرب از جمله تونس، مصر، لیبی، یمن و بحرین را فرا گرفته، این منطقه را در آستانه دگرگونی عمیقی قرار داده است که تأثیر آن فقط برای این منطقه نخواهد بود، بلکه همه جهان را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد. بنابراین ما اکنون در آغاز یک دگرگونی گسترده قرار داریم. صرف نظر از وجوه سیاسی، فرهنگی، مذهبی و اجتماعی این دگرگونی‌ها، تأثیرپذیری اقتصاد نفت از این دگرگونی‌ها اهمیت قابل ملاحظه‌ای برای مطالعه دارد.

چارچوب نظری:

نظریه ثبات هژمونیک

«نظریه ثبات هژمونیک»^۲ به «رابرت گیلپین»^۳ تعلق دارد. البته ثبات هژمونیک را نخستین بار رابرت کوهن و چارلز کیندلبرگر به کار بردند و گیلپین با بهره‌گیری از نظریات آنها کوشید تا نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل را توضیح دهد. ثبات هژمونیک به شرایطی در عرصه نظام بین‌الملل اطلاق می‌شود که یک کشور دارای تفوق در زمینه‌های مختلف با ایجاد قواعد و رژیم‌های قدرتمند بین‌المللی، ثبات و تعادل سیستم را حفظ کرده و سایر کشورها را وادار می‌نماید تا آن قواعد را رعایت کنند. (Gilpin, 1987:43)

بنابراین، ایجاد نظم و قواعد و هنجارهای حاکم در نظام بین‌الملل برعهده قدرت هژمون است و صعود و نزول این قدرت تأثیر فراوانی بر ثبات و عملکرد سیستم دارد. در این نظریه، هژمون به کشورهایی اطلاق می‌شود که دارای قدرت برتر در ابعاد مختلف است، ایجاد و تسلط بر قواعد و رژیم‌های بین‌المللی را ضمانت کرده و براساس آنها نظم و ثبات

^۲ - The Theory of Hegemonic Stability

^۳ - Robert G. Gilpin

بین‌المللی را پدید می‌آورد. این قدرت تضمین‌کننده تعادل نظام خواهد بود و با افول آن، قواعد و هنجارهای حاکم نیز دچار تزلزل خواهند شد. گیلپین که بیشتر مطالعات خود را در حول هژمونی آمریکا متمرکز کرده است، از صعود و افول هژمونی این کشور پس از جنگ جهانی دوم می‌نویسد.

در روند شکل‌گیری نظام مبتنی بر ثبات، هژمون با داشتن مزیت فناوری نسبت به سایرین ضمن آنکه به دنبال بازارهای جدید صادراتی است، خواهان نوعی نظام باز تجاری نیز می‌باشد. دولت هژمون این اجازه را به سایر دولت‌ها می‌دهد تا از منافی که هژمون برای آنها بصورت «کالای عمومی» فراهم می‌کند، به اصطلاح منتفع گردند. (قوام، ۱۳۸۴: ۱۱۸-۱۱۹) نظریه ثبات هژمونیک ترکیبی از نظریات کلاسیک اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. در این زمینه رابرت جکسون و گئورگ سورنسون می‌نویسند: «برای به وجود آوردن و توسعه کامل اقتصاد لیبرالی بازار جهانی، یک هژمون یعنی یک قدرت حاکم نظامی و اقتصادی مورد نیاز است؛ زیرا در نبود چنین قدرتی قواعد لیبرالی نمی‌تواند اجراء گردند، یعنی نظریه ثبات هژمونیک که خود مرهون تفکرات مرکانتلیستی در مورد سیاست است، عهده‌دار اقتصاد می‌شود. اما نظریه ثبات هژمونیک، مرکانتلیسم خالص نیست و یک عامل لیبرالی نیز در آن وجود دارد. (جکسون، ۱۳۹۳: ۲۴۳) از نظر گیلپین، برای اینکه یک نظام مبتنی بر ثبات هژمونیک شکل بگیرد، سه شرط وجود دارد:

۱- وجود یک قدرت هژمون: این قدرت باید توانایی اقتصادی لازم را داشته باشد تا بتواند با اتکا به آن، قواعد مختلف حاکم بر سیستم را تضمین کند و هم نظام پولی و هم شیوه سرمایه‌گذاری و هم نهادهای اقتصادی و سیاسی تنظیم‌کننده سیستم را حمایت و برقرار کند. به نوشته گیلپین: «قدرت هژمون یا رهبر، مسؤولیت تضمین و تأمین کالا و امکانات عمومی یک نظام تجارت آزاد و ثبات پولی آن را برعهده دارد.» (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۴۲)

۲- تعهد ایدئولوژیک به ایدئولوژی حاکم: از چشم انداز این دیدگاه یک قدرت نه تنها باید به ایدئولوژی حاکم متعهد باشد، بلکه باید مشروعیت ایدئولوژیک برای رهبری سیستم داشته باشد. همانگونه که آنتونیو گرامشی معتقد بود، پایه اصلی هژمونی را تفوق ایدئولوژیک تشکیل می‌دهد. در سایه هژمونی ایدئولوژیک است که قدرت مسلط حمایت و همکاری سایر قدرت‌ها را به خود جلب کرده و آنها را با سیستم سازگار می‌کند. (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۴۵)

۳- منافع مشترک اعضا: تنها با اتکا به قدرت برتر و ایدئولوژی نمی‌توان ثبات هژمونیک را تحقق بخشید. بخشی از پایبندی اعضای سیستم بین‌المللی به تعهدات ناشی از رژیم‌های غالب به منافع مشترک آنها باز می‌گردد. اگر اکثر اعضای سیستم به‌خصوص در عرصه اقتصادی احساس نکنند که مشارکت در رژیم‌ها و ساختارهای نظام تضمین‌کننده منافع آنهاست، سیستم را با مشکل مواجه خواهند کرد. از اینرو، مشارکت در نظام اقتصاد جهانی کنونی نیز مستلزم تفاهم بر سر حداقلی از منافع مشترک است. (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۴۵)

تأثیرپذیری نفت از تحولات سیاسی خاورمیانه در تجربه تاریخی

نفت و جنگ‌های خلیج فارس

اقدامات آمریکا در مقابله با چالشی که انقلاب ایران در برابر هژمونی این کشور در منطقه ایجاد کرده بود، زمینه بروز یک رشته تحولات غیرمنتظره در خاورمیانه و بازار نفت را فراهم کرد که مهمترین آن، تجاوز نظامی عراق به کویت بود. کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس به ویژه کویت و عربستان در خلال جنگ ایران و عراق میلیاردها دلار در اختیار رژیم صدام قرار دادند، اما به فاصله اندکی پس از جنگ، سایه تهدید رژیم عراق در بالای سر خود دیدند.

از یک منظر می‌توان گفت پیروزی انقلاب در ایران، رقابت‌های قدیم در سطح منطقه را به گونه‌ای متفاوت بازتولید کرد و به ویژه با نقش مخربی که عراق در این میان ایفا کرد، سمت‌وسوی متفاوتی از رخدادها را سبب شد. عراق که از موقعیت خود در خلیج فارس به سبب محدودیت دسترسی به دریا ناراضی بوده، همواره به عنوان قدرت تجدیدنظرطلب در وضع موجود عمل کرده است. دسترسی عراق به درآمدهای نفتی، رؤیای زمامداران این کشور را تا حد دستیابی به موقعیت برتر در سطح جهان عرب و منطقه افزایش داد و رقابت زمامداران بعثی با ناصر در مصر و مقابله‌جویی گاه به گاه آنها با عربستان و ایران نیز در همین راستا صورت پذیرفت. نقطه عطف بلندپروازی زمامداران عراقی در تجاوز نظامی به ایران در سال ۱۳۵۹ و به کویت در سال ۱۳۶۹، قابل مشاهده است. سیاست‌هایی که آثار ویرانگری هم در سطح منطقه و هم برای خود عراق به همراه آورد. بحرانی که به واسطه حمله عراق در سال ۱۹۹۰ به کویت پدید آمد، توجهات را به سوی تغییرات کوتاه‌مدت در بهای نفت در بازار معطوف کرد. در عین حال این بحران، جلوه مهمی از ویژگی‌های بازار نفت و عرضه‌کنندگان نفت خاورمیانه را نشان داد. شکست عراق در حمله به کویت، در واقع شکست یک تلاش برای دستیابی به موقعیت هژمون در منطقه خلیج فارس بود. (Noreng, 2006: 63) نبود نظام همکاری نیرومند میان کشورهای مهم خلیج فارس، ضعف دموکراسی و نبود یک قدرت هژمون در سطح منطقه به صورت مانع عمده ثبات عمل کرده است. در این حال مداخله قدرت‌های خارجی برای پیشبرد منافع خود به بی‌ثباتی دامن زده است. کشورها و رژیم‌های مختلف در سطح منطقه، منافع رقیب و متعارضی دارند که همین امر زمینه همکاری چند جانبه را تضعیف می‌کند. بخشی از علت امر به مواضع افراد و گروه‌های حاکم در این کشورها و رقابتشان با یکدیگر باز می‌گردد. ضعف دموکراسی نیز این وضع را تشدید کرده است. از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی، هیچ کشور واحدی نتوانسته بر خاورمیانه عربی مسلط شود و بتواند هژمونی خود را با ترکیب عناصر مرتبط با عوامل جغرافیایی، جمعیت، اقتصاد و تشکیلات سازمانی اعمال نماید. (Ibid, 63-64)

حمله عراق به کویت در اوت سال ۱۹۹۰، سبب شد روزانه چهار میلیون بشکه نفت از بازارها کاسته شود. بار دیگر قیمت‌ها به صورت جهشی بالا رفت و بازار نفت را در آستانه یک شوک نفتی جدید قرار داد. علت افزایش شدید قیمت تنها قطع صدور جریان نفت عراق و کویت نبود، بلکه نگرانی از تشدید درگیری در منطقه عامل مهم دیگری به حساب می‌آمد. در ماه بعد زمانی که عراق، عربستان را تهدید به حمله تأسیسات نفتی‌اش کرد، بهای نفت تا ۴۰ دلار در هر بشکه افزایش یافت یعنی بیش از ۲ برابر زمان قبل از حمله عراق به کویت. با وجود این در عمل کمبود نفت قابل ملاحظه‌ای در بازار به وجود نیامد. عربستان به تنهایی ۳ میلیون بشکه بر تولید خود افزود و دیگر کشورهای تولیدکننده نیز اقدام مشابهی کردند. در نتیجه با وجود افزایش قابل توجه بهای نفت، شوک جدیدی به بازار وارد نشد. (یرگین، ۱۳۷۶، ج دوم: ۱۶-۱۲۷)

تحولات اخیر خاورمیانه و ریسک سرایت بحران

تا آنجا که به سرایت ریسک کسب و کار در تعقیب ناآرامی‌های اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا از کشوری به کشور دیگر مربوط می‌شود، پیشتر اشاره شد که بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ میلادی سبب رکود اقتصادی در کشورهای پیشرفته مادی شده و مرکزیت جهانی فعالیت‌های اقتصادی را در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ میلادی به سوی اقتصادهای نوظهور مانند چین، هند، برزیل، روسیه و مانند آن شیفت داد. (IMF, 2011) در چنین شرایطی و قبل از وقوع بحران‌های اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا، نرخ رشد بالای اقتصادی ثبت شده و ثبات سیاسی در بخش‌هایی از جهان از جمله منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا که از نرخ‌های ریسک سیاسی و بانکی پایین برخوردار بودند، دیدگاه صادرکنندگان کالاها و سرمایه‌گذاران اقتصادی جهان را به پایین بودن نرخ ریسک انجام کسب و کار در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا جلب نموده، سبب گسترش زنجیره تولید و عرضه کالایی از اقتصادهای نوظهور به کشورهای واقع در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا گردید. چنین تمایلی همچنین از طریق مشاهده ظهور بحران بدهی‌ها در کشورهای اروپایی مانند یونان، پرتغال، اسپانیا و ایرلند، بیشتر از قبل تقویت گردید. به

این ترتیب، آثار مثبت جهانی شدن احتمالاً کنترل نشده از سوی امریکا توانست خود را به بخش‌هایی از منطقه یاد شده برساند. روشن است که چنین اثری برای غلبه بر مشکلات ساختاری منطقه یاد شده مانند بیکاری جوانان به زمانی بیشتر از محدوده یکی دو ساله اخیر نیاز داشت و البته تحولات اخیر خاورمیانه به سلب این اقبال از اقتصاد منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا انجامید.

به عبارت دیگر، وقوع اعتراضات خیابانی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در ماه‌های اخیر به این خوشبینی‌ها پایان داده و اختلال در زنجیره عرضه کالایی و بالارفتن ریسک سیاسی و بانکی را در کشورهای بحران دیده و از آن طریق به سایر کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا - گر چه تا حدودی ملایم - در پی داشت. چنین فرآیندی کشورهای منطقه را به سوی ناآرامی‌های سیاسی بیشتر و یا کودتاهای نظامی سوق خواهد داد. در نتیجه رژیم‌هایی که بر سر کار می‌آیند، در چنین شرایطی ترجیح خواهند داد تا سیاست‌هایی مردم‌گرایانه را در راستای ساکت نمودن اعتراضات مردمی در پیش گیرند. (بوید و دیگران: ۱۳۸۹) نتیجه چنین سیاست‌هایی می‌تواند وخامت بیشتر اوضاع اقتصادی، افزایش کسری بودجه و نیز افزایش میزان بدهی عمومی در اقتصادهای ذیربط باشد. (IMF:2011) روند یاد شده از منظر دیگر سبب عدم توازن بین واردات و صادرات و افزایش تورم خواهد شد که بحران تراز پرداخت‌ها و ریسک مربوطه را افزایش خواهد داد. به این ترتیب، کاهش بی‌اعتمادی نسبت به فضای عمومی کسب و کارها در منطقه، خروج سرمایه از منطقه و ورود مجدد آن به منطقه هسته جهانی شدن و کشورهای امن به لحاظ فضای کسب و کار یک نتیجه محتوم این تحولات خواهد بود.

اقتصاد نفت و تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا

کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در یک تقسیم بندی کلی به دو دسته واردکنندگان نفت و صادرکنندگان نفت منطقه تقسیم می‌شوند. صادرکنندگان نفت منطقه نیز به دو گروه قابل تقسیم می‌باشند. به طور کلی و با نگاهی بستری به تحولات

اخیر خاورمیانه و شمال آفریقا می‌توان گفت تأثیر عمده اقتصادی تحولات بر کشورهای واردکننده نفت منطقه واقع خواهد شد. زیرا کشورهای صادرکننده نفت به دو گروه کشورهای نفتی همراه و کشورهای نفتی غیر همراه قابل تقسیم می‌باشند و اغلب کشورهای صادرکننده نفت به استثنای لیبی (دوران قذافی) و ایران در گروه اول جای می‌گیرند.

قراین جاری ناشی از ملاحظه مدیریت بحران از سوی امریکایی‌ها حاکی از آن است که نه تنها بحران حاد اجتماعی و اقتصادی به گروه صادرکنندگان نفتی همراه سرایت نخواهد نمود، که به تدریج این کشورها به سوی انجام اصلاحات اقتصادی و اجتماعی آرام سوق داده خواهند شد. البته در این مورد، بحرین یک استثناء به شمار می‌رود. گرچه می‌توان بحرین را به استناد بخش نفت و گاز کوچک آن که بر اساس آمار سال ۲۰۰۹ تنها ده درصد از حجم ۲۰/۵ میلیارد دلاری تولید ناخالص داخلی این کشور با تولید روزانه ۴۰ هزار بشکه را تشکیل می‌دهد در زمره صادرکنندگان غیرمهم نفتی قرار داد. با این حال همین درآمد ناچیز، ۷۵ درصد بودجه دولت را تشکیل می‌دهد. بنابراین می‌توان آن را همچنان یک صادرکننده نفتی همراه نامید که به منظور جداسازی ایران از محیط بلافصل جنوبی‌اش، مقرر است که این کشور با در پیش گرفتن سیاست‌های نادرست در مقابل معترضان، هم چنان با ناآرامی‌های اجتماعی دست و پنجه نرم کند. (Rozoff:2011) از دو کشور لیبی و ایران، لیبی در معرض حملات نظامی ویرانگر قرار گرفت و فاز عملی تغییر رژیم را تجربه نمود. ایران در معرض تحریم‌های سخت و سخت‌تر اقتصادی قرار دارد.

تأثیر کوتاه مدت بحران بر صادرکنندگان نفتی

در کوتاه مدت، افزایش قیمت نفت، کشورهای صادرکننده نفت را با مازاد حساب تجاری نفت در تراز پرداخت‌ها مواجه خواهد نمود. به این ترتیب، براساس پیش‌بینی بانک جهانی، به استثنای سه کشور بحرین، ایران و سودان، بقیه کشورهای صادرکننده نفت

منطقه در اثر اختلال در عرضه نفت در نقاط دیگر و افزایش مخارج دولتی، هم در بخش اقتصاد نفتی و هم در بخش اقتصاد غیرنفتی با افزایش رشد اقتصادی روبرو خواهند بود. کشورهای صادرکننده نفت منطقه که در سال ۲۰۱۰ رشد اقتصادی ۳/۵ درصدی را تجربه نموده بودند، در سال جاری انتظار می‌رود به رشد بالاتری دست یابند. رشد اخیر می‌تواند ناشی از اصلاح قوانین سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و پیشنهاد مشارکت در سرمایه‌گذاری بین بخش خصوصی و بخش عمومی باشد که به گسترش پایه مالیاتی می‌انجامد. بانک جهانی پیش‌بینی می‌کند که نرخ رشد اقتصادی در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در سال ۲۰۱۱ به میزان ۷/۸ درصد رشد برسد، که از این میان نرخ رشد اقتصادی بخش غیرنفتی ۵/۳ درصد در مقابل ۳/۴ درصد سال قبل خواهد بود. کشور قطر به علت سرمایه‌گذاری در بخش عمومی و نیز در بخش گاز طبیعی، ممکن است تا میزان ۲۰ درصد رشد اقتصادی را در سال جاری میلادی تجربه نماید. بخش حساب جاری تراز پرداخت‌های خارجی کشورهای عضو همکاری خلیج فارس با مازاد کلی ۳۰۴ میلیارد دلاری نسبت به ۱۳۶ میلیارد دلار در سال قبل و سایر صادرکنندگان نفتی منطقه با مازاد تجارت نفتی ۳۷۸ میلیارد دلاری در مقابل ۱۷۲ میلیارد دلار سال قبل مواجه خواهند بود.

تأثیر میان مدت بحران بر صادرکنندگان نفتی

در میان مدت، به دنبال وقوع ناآرامی‌های سیاسی، افزایش ریسک سیاسی و بانکی در کشورهای منطقه در پی خواهد بود که با خود افزایش هزینه تأمین مالی پروژه‌های بخش نفت و گاز را به همراه خواهد آورد. در نتیجه، سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز در این منطقه کاهش یافته و این بخش از نظر فنی و انباره موجود نیروی کارشناسی تضعیف خواهد شد. در چنین شرایطی کشورهای مصرف‌کننده نفت و گاز در خارج از منطقه که با بالا رفتن هزینه انرژی‌های فسیلی در تولید صنعتی مواجه‌اند، ترجیح خواهند داد که به سوی توسعه و تولید انرژی‌های تجدیدپذیر گام بردارند. معنای این سخن آن است که ناآرامی‌های خاورمیانه و شمال آفریقا فرصت رشد اقتصادی جدیدی را

در اختیار شرکت‌های بین‌المللی انرژی و دولت‌های پیشرفته مادی غرب خواهد گذاشت. طبیعی است یک بهانه کمکی مانند شعار مبارزه با تغییرات آب و هوایی و جلوگیری از گرم شدن تدریجی زمین کافی است، تا دریچه‌ای را از سوی کشورهای توسعه یافته غربی جهت تحمیل استانداردهای جدید انرژی بر جهان در حال توسعه و از جمله منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا گشوده و مسیر تولید، توسعه و صادرات فناوری انرژی‌های تجدیدپذیر به بقیه نقاط جهان را هموار سازد.

تحلیل اثر متغیرهای اقتصادی - سیاسی در بروز قیام‌های مردمی

در تحلیلی چند متغیره مجموعه‌ای از سازوکارهای ثبات‌بخش و بی‌ثبات‌کننده بر محیط اقتصادی و سیاسی کشورها مورد بحث، تأثیرگذار است. بر این پایه می‌توان تحلیلی جداگانه درباره هر یک از کشورهایی که قیام‌های مردمی را تجربه کردند به این صورت ارائه کرد:

- مصر: اوضاع اقتصادی مصر را می‌توان در وضعیت رانتیرسیم شدید جای داد، چرا که مجموع درآمدهای حاصل از رانت‌های خارجی در این کشور در سال ۲۰۱۰ نزدیک به ۲۰ درصد تولید ناخالص داخلی کشور بوده است. تمرکز قدرت در دست رژیم خودکامه مبارک به مدت ۳۰ سال، حجم بالای رانت‌های استراتژیک و هم‌پیمانی این رژیم با سیاست‌های غرب در منطقه، قطعاً در سرخوردگی شدید مردم از اوضاع سیاسی موجود نقش مهمی داشته است؛ به ویژه اگر پیشینه سیاست منطقه‌ای مصر را در دوره ناصر و تا اندازه‌ای سادات در اوایل دوران حکومت وی در نظر بگیریم. نرخ بیکاری ۲۷ درصدی جوانان در سال ۲۰۱۰ از عوارض چرخه رانت در کشور حکایت دارد. نرخ نسبتاً بالای تورم از سال ۲۰۰۸ به بعد را نیز می‌توان با عوارض نوسان بهای نفت و بیماری هلندی مرتبط دانست. شکاف اجتماعی تاریخی در مصر هر چند وجود دارد، اما در بروز انقلاب نقش نداشت، اما در دوره انقلاب جلوه‌هایی از آثار آن نمایان شد. کناره‌گیری ارتش و نهادهای سنتی مذهبی (الازهر) در حمایت جدی از مبارک، سقوط رژیم او را تسریع

کرد. سرکوب در مصر نسبتاً گسترده بود و به سبب وفور پایین درآمدهای رانتهی، مشوق‌های مالی گسترده‌ای به معترضان ارائه نشد.

- لیبی: رانتیریسیم در لیبی دوران قذافی به واسطه اتکای شدید به درآمدهای نفت بالا بود. آمار بیکاری در لیبی مشخص نیست، اما به واسطه ساختارهای رانتهی باید میزان آن را به ویژه در میان جوانان بسیار بالا فرض کرد. شکاف تاریخی بر پایه ساختارهای قبیله‌ای در لیبی فعال بود. این ساختار اجتماعی در گسترش اعتراضات بی‌تأثیر نبود، چرا که شیوه حکومت ۴۰ ساله سرهنگ قذافی بر پایه متمرکز کردن قدرت در مرکز و بی‌اعتنایی به دیگر مناطق قرار داشت. لیبی به سبب وفور نسبی درآمدهای نفت، نیازی به رانت استراتژیک نداشت و تأثیر این عامل در بروز ناآرامی‌ها در کشور نامشخص است، هر چند که قذافی از چند سال قبل به غرب نزدیک شده بود. ناآرامی‌های لیبی از فوریه ۲۰۱۱ با تظاهرات عمومی در بنغازی آغاز شد، اما برخورد نامتعارف رهبر لیبی با معترضان، به بروز درگیری‌های مسلحانه و در نهایت مداخله نظامی ناتو در این کشور منجر شد و سقوط قذافی را به همراه داشت. رژیم قذافی از شبکه حمایتی نهاد پادشاهی دودمانی بی‌بهره بود و دستگاه سرکوب آن نیز به واسطه شکاف‌های عمیق اجتماعی، در هنگام بحران دچار شکاف شد. رهبر قذافی از پاسخ انعطاف‌پذیر مالی در زمان بحران استفاده نکرد، هر چند که منابع مالی لازم را به واسطه وفور درآمدهای نفت در اختیار داشت، گو اینکه وعده قبلی قذافی در خانه‌دار کردن عموم مردم به مرحله اجرا در نیامده بود.

- عربستان: درآمدهای نفتی بیش از یک سوم تولید ناخالص داخلی کشور را تشکیل می‌دهند که نشانه وضعیت رانتیریسیم شدید است. بیکاری ۲۳ درصدی جوانان در سال ۲۰۱۰ نیز از عوارض چرخه رانت حکایت دارد. با این همه سیاست‌های ویژه مالی دولت در کنترل تورم ناشی از نوسان بهای نفت مؤثر بوده است. رشد سریع جمعیت و کاهش درآمد سرانه نفتی نسبت به گذشته، تنگناهای پیش روی حکومت را افزایش داده است. این کشور نیازی به دریافت کمک‌های مالی غرب ندارد، اما نزدیکی فزاینده سیاست‌های

ریاض با غرب، می‌تواند منشأ سرخوردگی مردم باشد هر چند که به واسطه فضای سیاسی بسته کشور، برآوردی که در این زمینه وجود ندارد. شکاف تاریخی مرتبط با جمعیت شیعه‌نشین این کشور در مهمترین منطقه نفت خیز عربستان در حال فعال شدن است و اعتراضات ضد حکومتی به این مناطق در شرق عربستان محدود بوده است. نظام پادشاهی دودمانی در کشور امکان بسیج حمایت‌ها در نهادهای سنتی و دینی به نفع حکومت را فراهم کرده و دستگاه ارتش و نهادهای امنیتی را منسجم نگه داشته است. همچنین وفور درآمدهای نفت امکان ارایه طیف گسترده و بی‌سابقه‌ای از مشوق‌های مالی را فراهم نموده است. در عین حال احتمال سرایت حوادث در بحرین و یمن به عربستان نگرانی‌هایی جدی در میان زمامداران کشور به وجود آورده و به مداخله گسترده ریاض در تحولات این دو کشور منجر شده است.

مجموعه مباحث بالا در جدول زیر خلاصه شده است:

نتیجه نهایی		درآمدها	پذیر	نهاد پادشاهی	استراتژیک و	های تاریخی	چرخه ()	بهای نفت ()	میزان رانتیریسیم	
		پایین			پایین	نیمه فعال	بی‌کاری).			الجزایر
ثباتی شدید		پایین	ضعیف			به شدت فعال	پایین	پایین		بحرین
سرنگونی رژیم		پایین	ضعیف			نیمه فعال				
سرنگونی رژیم		پایین		وضعیت میانی		غیر فعال		پایین		
		پایین			پایین	غیر فعال				کویت
سرنگونی رژیم			ضعیف		پایین					لیبی
		پایین			پایین	نیمه فعال				
		پایین			پایین	غیر فعال				
محدود به مناق										
شیعه‌نشین		پایین	شیعۀنشین		پایین					سوریه
ثباتی شدید و										
آمیز			غیر مالی							
سرنگونی رژیم		پایین	ضعیف و		پایین	غیر فعال				یمن

پایین	پایین	غیرمالي	وضعیت مياي	غیرفعال
-------	-------	---------	---------------	---------

جدول شماره ۱- تحلیل اثر متغیرهای اقتصادی - سیاسی در بروز قیام‌های مردمی

نوسان‌های بهای نفت و تأثیر آن در کشورهای عربی

این واقعیت که بهای نفت در خلال چند دهه گذشته نوسان‌های شدیدی را تجربه کرده بر کسی پوشیده نیست. شماری از نظریه‌پردازان خصلت بی‌ثبات و پرنوسان بهای نفت را عاملی مؤثر بر نظم سیاسی در کشورهای نفت‌خیز دانسته و نظم در این جوامع را به همان اندازه بهای نفت در بازار شکننده توصیف کرده‌اند. آنگونه که نخستین هواداران نظریه دولت رانتیر خاطر نشان کرده‌اند به واسطه ورود درآمدهای نفت و چرخه توزیع آن نوعی «قرارداد اجتماعی نفتی» در جوامع نفت خیز شکل می‌گیرد که بر پایه آن استمرار نظم موجود به استمرار توزیع رانت‌های نفتی وابسته می‌شود. در این حال، کاهش شدید درآمدهای نفتی می‌تواند پایه‌های این نظم را ویران سازد، چرا که درآمدهای دولت برای خرید مشروعیت وضع موجود و توزیع حامی پروانه رانت‌ها، رو به کاهش می‌گذارد. (Luciani,1987,Beblawi,1987)

جدول زیر نشان می‌دهد که چگونه افزایش شدید بهای نفت در سال ۲۰۰۸، به بروز تورم دو رقمی در اکثر کشورهای عرب منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا منجر شده است. در عین حال دولت‌های ثروتمندتر منطقه با بهره‌گیری از تدابیر ویژه مالی و یارانه‌های دولتی موفق شدند نرخ تورم را به سرعت کنترل کنند، اما در کشورهای کمتر ثروتمند و پرجمعیت منطقه نرخ‌های تورم بالا در بسیاری از موارد به قوت خود باقی ماند.

جدول شماره ۲- افزایش نرخ تورم در اقتصادهای رانتهی خاورمیانه در پی افزایش شدید بهای نفت

/	/	/	الجزایر
/	/	/	بحرین
/	/	/	
/	/	/	کویت
/	/	/	لیبی
/	/	/	
/	/	/	سوریه
/	/	/	یمن

Source, Institute of International Finance, 2011 and IMF Economic Outlook, 2011

جدول زیر نیز مطالعات انجام شده درباره بحران‌های رونق و رکود درآمدهای نفت در کشورهای نفت‌خیز را نشان می‌دهد. مطابق داده‌های جدول، هم دوره‌های رونق و هم دوره‌های رکود درآمدهای نفت، بی‌ثبات‌زا بوده، اما در اغلب موارد رژیم حاکم از بحران‌های پیش روی خود به سلامت عبور کرده است. این کشورها در فاصله سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۹۲ بیشترین وابستگی را به صادرات نفت داشته‌اند. (Smith, 2006: 4-6)

جدول شماره ۳- بی‌ثباتی ناشی از دوره‌های رونق و رکود درآمدهای نفت در کشورهای نفت‌خیز

کشورهای به شدت متکی به صادرات نفت	بحران دوره رونق درآمدها	بحران دوره رکود درآمدها	فروپاشی رژیم
الجزایر	بحرین	الجزایر	کویت مکزیک
بحرین	ایران لیبی نیجریه		ایران { نیجریه } { نیجریه }
کنگو (برازویل).		نیجریه	
ایران	سوریه		
کویت			
لیبی			
مکزیک			
نیجریه			

Source:Smith,2006:33

البته به فهرست کشورهایایی که رژیم سیاسی در آنها فروپاشیده باید نام تونس، مصر و لیبی را نیز اضافه کرد.

پاسخ انعطاف‌پذیر سیاست‌های اقتصادی دولت‌ها به بحران

نسل اول نظریه دولت رانتیر، آثار درآمدهای نفت بر حوزه اقتصاد سیاسی در کشورهای نفت‌خیز را دارای ماهیت ساختاری می‌دانست. بر این اساس در تحلیل آثار رانت‌های خارجی، به استراتژی زمامداران در هزینه کردن درآمدهای نفتی توجه چندانی نمی‌شد. در حالیکه بعداً مشخص شد زمامداران ممکن است لزوماً در چارچوب تنگنای ساختاری ناشی از رانت‌های خارجی عمل نکنند.

یکی از نقاط ضعف نسل اول نظریه‌های نفت و سیاست این است که به امکان تجربه‌آموزی زمامداران کشورهای نفت‌خیز درباره اصلاح روش‌های هزینه کردن درآمدهای نفت توجه نداشت. برای مثال همانگونه که پیش از این توضیح داده شد در دوره رونق درآمدها، شتاب‌زدگی سیاستمداران در هزینه کردن فوری درآمدهای تازه افزایش یافته، می‌تواند امکان بروز بی‌ثباتی در جامعه را افزایش دهد. در دهه ۱۹۷۰ میلادی که درآمدهای کشورهای نفت‌خیز به یکباره افزایش یافت، عموم زمامداران در این کشورها، دوراندیشی و احتیاط چندانی در هزینه کردن درآمدها به خرج ندادند. این امر تحولات بی‌ثبات‌کننده در عموم کشورهای پرجمعیت نفت‌خیز را به همراه داشت. (کارل، ۱۳۸۸: ۶۹) با این همه شواهد حاکی از آن است که اکثر کشورهای نفت‌خیز در برخورد با دومین دوره رونق درآمدهای نفت در سال‌های نخست هزاره جدید، به شیوه سنجیده‌تری برخورد کردند.

دوره جدید رونق درآمدهای نفت در کشورهای خاورمیانه (۲۰۰۹-۱۹۹۹) در مقایسه با دوره قبل (۱۹۸۲-۱۹۷۳) ویژگی‌های متفاوتی داشت. نخست آنکه حجم درآمدهای اضافه شده در این دوره در مقایسه با GDP کشورها نسبت به دوره قبل کمتر بود و در ضمن روند افزایش درآمدها نیز در دوره دوم کندتر از دوره نخست به وقوع پیوست. با این همه درآمد نفتی کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا از متوسط ۲۰۰ میلیارد دلار در سال‌های ۲۰۰۲ - ۲۰۰۰ به ۷۰۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ افزایش یافت. (IMF,2008) همچنین اکثر کشورهای صادرکننده نفت، با افزایش درآمدهایی که از سال ۲۰۰۵ به بعد رخ داد به شیوه‌ای سنجیده برخورد کردند و افزایش درآمدها را به عنوان پدیده‌ای موقت در نظر گرفتند که از طریق آن می‌توان بدهی دولت را کاهش داد و به حجم ذخایر ارزی افزود. به همین علت بود که مجموع بدهی دولت‌ها در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا از ۵۵ درصد GDP در سال‌های ۲۰۰۲ - ۱۹۹۸ به ۱۶ درصد GDP در سال ۲۰۰۷ کاهش یافت و در همین حال، حجم ذخایر ارزی کشورهای منطقه هشت برابر افزایش یافت و از ۹۵ میلیارد دلار به ۷۲۶ میلیارد دلار رسید. (IM,2008:61) در این دوره حتی کشوری همچون الجزایر که درآمد نفتی محدود و جمعیت فراوانی دارد و در اصطلاح کشور دارای کمبود سرمایه خوانده می‌شود، نیمی از ذخایر نفتی خود را در فاصله ۲۰۰۷ - ۲۰۰۰ پس‌انداز کرد. در عین حال، همه تحولات در کشورهای نفت‌خیز در این مدت روندی مثبت نداشت. هزینه‌های دولت در کشورهای منطقه در دوره یاد شده به سرعت افزایش یافت و واردات سریعتر از صادرات رشد کرد که در نتیجه مازاد تجاری کشورهای منطقه رو به کاهش گذاشت و آثار ناشی از بیماری هلندی در همه جوامع نفت‌خیز اعم از کشورهای کوچک ثروتمند تا کشورهای بزرگ پرجمعیت تشدید شد. (world Bank,2011) صاحب‌نظر دیگری از آگاهی زمامداران در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس از خطر دور افتادن بیش از حد جامعه و بروز بی‌ثباتی ناشی از آن سخن گفته است. به گفته گاس «حکام، این مخاطرات را درک کرده‌اند. آنها تلاش‌هایی آگاهانه را برای ترویج ایدئولوژی‌هایی به کار گرفته‌اند که در میان شهروندان نسبت به کشور و نظام سیاسی تعلق خاطر ایجاد کنند. این حکام

همچنین به درجاتی متفاوت، به خواست‌ها برای مشارکت بیشتر در نظام سیاسی پاسخ مثبت داده‌اند» (Gause, 1994:76) در صورتی که ایده پاسخ انعطاف‌پذیر را در کشورهای خاورمیانه در ارتباط با حرکت‌های اعتراضی مردم مدنظر قرار دهیم، می‌توان آن را شامل واکنش‌های غیرسرکوب‌گرانه زمامداران در برابر اقدام‌های بالفعل و بالقوه مخالفان به حساب آورد. در این راستا زمامداران می‌کوشند با اقدام‌های عملی با طرح وعده، رضایت عمومی را جلب کنند. مایکل راس با طرح مفهوم «اثر هزینه‌ها»^۴ ایده مشابهی را درباره امکان بهره‌گیری زمامداران از درآمدهای نفت برای جلب رضایت مردم نسبت به نظم موجود یا خرید سکوت آنها مطرح کرده است. (Ross, 2001) به نوشته اندرسون، این امکان وجود دارد که همه حکومت‌های اقتدارگرا، از توان مالی خود برای کاهش مخالفت‌ها استفاده کنند. با این حال، کارشناسان مسایل خاورمیانه اذعان می‌کنند که فروش نفت، بودجه‌هایی را در اختیار حکومت‌های این منطقه قرار می‌دهد که به شیوه‌ای منحصر به فرد بزرگ و نامحدود است. (Anderson, 2011) بنابراین حکام خاورمیانه ممکن است روش‌های هم قطاران خود را در دیگر مناطق به کار گیرند، اما درآمدهای نفتی این امکان را در اختیارشان می‌گذارد که به شیوه‌ای مؤثرتر در کاهش مخالفت‌ها از راه منابع مالی خود گام بردارند. البته پرواضح است که میزان وفور درآمدهای رانتی در کشورهای مختلف با هم تفاوت دارد و این امر می‌تواند بر توانایی زمامداران در توسل به واکنش‌های مناسب برای کاهش تب مخالفت‌ها، تأثیر بگذارد. دو جدول زیر این واقعیت را به وضوح در دو دسته از کشورها نشان داده است. البته نمونه لیبی نشان داد که حتی در شرایط وفور رانت‌های در دسترس ممکن است زمامداران واکنش مناسبی در برابر بحران از خود نشان ندهند.

جدول شماره ۴- پاسخ‌های مالی دولت‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس در برابر بحران

GDP	زیرساخت‌ها	های	کاهش مالیات‌ها	یارانه‌ها	دستمزدها (ماهانه)

⁴ - Spending effect

بحرین	افزایش حداقل دستمزد به میزان	افزایش یارانه مواد غذایی	کاهش	ازای هر خانوار دلار به	هزار واحد	هزار شغل جدید
			کاهش			
کویت	افزایش دستمزدهای	توزیع مواد غذایی رایگان برای		برای همه اتباع - افزایش حقوق		میلیارد دلار
	بیکاری	یارانه برای افزایش بهای کالاهای مصرفی و		افزایش حقوق		برنامه ایجاد هزار
	افزایش حداقل دستمزد به					
	افزایش دستمزدهای دولتی - افزایش					
	عموم نظامیان					
	بیکاری					
	تعیین حداقل					
	مزایای ویژه به					
		پرداخت یارانه برای کاهش بهای		افزایش حقوق		
		ها برای تثبیت بهای				

Source: World Bank Report for Middle East and North Africa Region
Economic Development and Prospects, 2011

جدول بالا جلوه دیگری از پاسخ انعطاف‌پذیر دولت‌های ثروتمند حاشیه جنوبی خلیج فارس را در برخورد با بحران قیام‌های مردمی در کشورهای منطقه نشان می‌دهد. این دولت‌ها به درجات مختلف، به سرعت انواع پرداخت‌ها و هزینه‌های خود را افزایش دادند تا رضایت مردم کشور خود را به حفظ وضع موجود خریداری کنند. منابع مالی آماده و در دسترس این دولت‌ها در اجرای سریع این شیوه مدیریت بحران نقش مهمی ایفا کرد. در عین حال همانگونه که جدول زیر نشان می‌دهد دولت‌ها در کشورهای کمتر ثروتمند منطقه به سبب عدم دسترسی به منابع مالی آماده، به ناچار سیاست‌های کم دامنه‌تری را برای جلب رضایت عموم در پیش گرفته‌اند و در نتیجه آثار سیاسی این نوع سیاست‌ها محدودتر بوده است. البته در این میان وضعیت الجزایر از نظر گستردگی

تعهدات جدید دولت با دیگر کشورها تفاوت محسوسی دارد که احتمالاً علت آن را باید در پیشینه سیاست‌های اقتصادی توزیعی دولت و نگرانی زمامداران این کشور از بازگشت دور جدید خشونت‌ها به این کشور جستجو کرد.

جدول شماره ۵ - پاسخ‌های مالی دولت‌های خارج از خلیج فارس در برابر بحران

GDP	زیرساخت	هاي	کاهش ماليتها	یارانه‌ها	دستمزدها (ماهانه).	
و عده ایجاد میلیون /	خانه‌هاي جدید	کاهش تعرفه مواد غذايي	یارانه براي مواد غذايي	افزایش	الجزاير
جدید - ایجاد صدهزار مزرعه جدید						
ایجاد شغل	و عده افزایش پرداخت به خانوارهاي فقير	یارانه‌هاي افزایش سهيمه	سوريه
التحصيلا جدید دانشگاه	..					
.....	هاي به مبلغ میلیون دلار براي کاهش قيمت مواد غذايي	تعليق ماليات بر سفيد و گازوئيل و کاهش ماليات	یارانه میلیون تثبيت بهاي	افزایش	
تبدیل استخدام پاره وقت به هزار نفر	برنامه‌هاي حمایتي دولت به هزار خانوار جدید	بنزين	افزایش یارانه مواد غذايي	افزایش دستمزدها و	

استثنای بحرین که شرایط ناآرامی را تجربه می‌کند. چهار کشور مهم این گروه، یعنی عربستان، قطر، کویت و امارات با به هم ریختن نظم منطقی حاکم بر گروه اوپک، پیش‌تر با اعلام تولید نفت به هر میزان لازم، به پیشواز مسالمت‌جویی بیشتر با غرب رفته‌اند. احتمالاً صادرکنندگان نفتی همراه با غرب، از طریق اعمال یک دیپلماسی وادارکننده به سوی انجام اصلاحات متناسب با نظر آمریکا و غرب و به شیوه‌ای آرام در آینده هدایت خواهند شد. اما صادرکنندگان نفتی غیرهمراه با غرب مانند ایران، سوریه و لیبی دوران قذافی که دارای سیاست نفتی متفاوت و بلکه به صورتی بالقوه ستیزه‌جویانه با غرب بوده‌اند، در سیاست آمریکایی محکوم به مواجهه سخت و نظامی و یا مواجهه نرم بوده و یا خواهند بود.

۲- حمایت ساختارهای اقتصادی غیرمنعطف کشورهای خاورمیانه از ثبات در جریان نفت: روشن است که موضوع مورد بحث را بدون بررسی پی‌ریزهای اقتصادی خاورمیانه نمی‌توان به درستی دریافت. واقعیت این است که مدت‌ها است خاورمیانه در یک دور تسلسل توسعه گرفتار شده است. وابستگی بیش از حد کشورهای این منطقه به منابع طبیعی، مانع انعطاف قدرت اقتصادی آنها و به نوبه خود مانع پیدایش یک سامان قدرتمند برای گوناگونی اقتصادی شده است. استدلال ما این است که تنش ذاتی بین ساختارهای اقتصادی و سایر شئون این منطقه وجود دارد، به طوری که ساختار اقتصادی کشورهای خاورمیانه انعطاف‌ناپذیر باقی مانده است و در این شرایط با تغییر نظام‌های سیاسی، نهادهای اقتصادی بویژه نفت نمی‌تواند ابزاری در خدمت پیشبرد ایدئولوژی رهبران جدید باشد.

۳- مخالفت غرب با منفعت‌طلبی روسیه از تغییرات سیاسی در خاورمیانه: تغییر ساختار قدرت در کشورهای پردرآمد نفتی خاورمیانه به نفع روسیه خواهد بود که این مطلوب غرب بویژه آمریکا نیست. در حال حاضر نیز در حالی که نگرانی از امنیت تأمین نفت خاورمیانه، کشورهای غربی را به خود مشغول کرده، روس‌ها از نظر اقتصادی منافع سرشاری به جیب می‌زنند و تولید نفت خود را افزایش داده‌اند. در جریان بحران

خاورمیانه و آفریقای شمالی، نه فقط از نظر نفتی، بلکه ارزش پول روسیه در مقابل دلار نیز افزایش یافته است. به گزارش نیویورک تایمز ارزش سهام روسیه نیز در سال ۲۰۱۲ شش درصد افزایش یافت. در سال‌های اخیر تولید گاز این کشور نیز افزایش چشمگیری داشته است، به طوری که برخی از کشورهای اروپای غربی از جمله فرانسه را ترغیب به سرمایه‌گذاری در روسیه کرده است. شرکت انرژی «توتال» فرانسه ۱۲ درصد گاز طبیعی روسیه را خریداری کرده است.

۴- حمایت الگوهای قیاسی از ثبات بازار: در الگوهای قیاسی نیز قیام‌های مردمی در کشورهای خاورمیانه را می‌توان با دو رویداد مهم قرن پیش یعنی «پیروزی انقلاب اسلامی ایران» و «بروز پدیده ناسیونالیسم نفتی در ملی شدن کانال سوئز» مقایسه کرد. مشاهده کردیم که با شدت گرفتن تب تحولات انقلابی در ایران و اعتصاب کارکنان صنعت نفت، صادرات نفت کشور عملاً چند ماه پیش از پیروزی انقلاب متوقف شد. البته توقف صادرات نفت ایران تا اندازه‌ای توسط عربستان و دیگر کشورهای عضو اوپک جبران شد. این امر سبب شد مجموع کاهش تولید در سطح جهان، به حدود ۲ میلیون بشکه در روز برسد. با این همه، توقف تولید نفت ایران، شوک بزرگی در بازار نفت ایجاد کرد و قیمت‌ها را حدود دو برابر افزایش داد. با این حال تحولات فعلی جهان عرب را نمی‌توان با انقلاب اسلامی مقایسه کرد، زیرا اولاً ایران یکی از کشورهای عمده نفتی به شمار می‌رود، اما کشورهای عربی که دچار بحران جدی شده‌اند (تونس، مصر، یمن و لیبی) هیچکدام از این نظر با ایران قابل قیاس نیستند. فقط لیبی در این میان نفت قابل ملاحظه‌ای داشت که تنش‌های این کشور تا حدودی بر بازار تأثیر گذاشت.

۵- منتفی بودن احتمال بروز رویارویی‌های ایدئولوژیکی: در خصوص این مسئله که «آیا با تغییر نظام‌های سیاسی در کشورهای عربی بین این کشورها با رژیم صهیونیستی رویارویی پیش خواهد آمد و شرایطی مشابه با جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل بروز خواهد کرد یا خیر؟»، با توجه به بندهای شماره یک و دو و با توجه به اینکه ایده تقابل

با نظم جهانی در بین رهبران کشورهای انقلابی، مشاهده نمی‌شود، این امر منتفی به نظر می‌رسد.

از سویی با ائتلافی که بین دو قدرت اقتصادی و سیاسی منطقه یعنی ترکیه و عربستان شکل گرفته، نظم منطقه‌ای به طرف این دو کشور سوق پیدا خواهد کرد. دلیل اهمیت ترکیه به دلیل مدل خاصی است که ارائه کرده است؛ مدلی که نه تنها در خاورمیانه بلکه در میان کشورهای قابل اعتنای در حال توسعه جهان از آن استقبال شده است. عربستان هم که سال‌ها در سیاست‌های امنیتی و منطقه‌ای‌اش به سیاست‌ها و امکانات آمریکا متکی بود، در دو سال گذشته ابتکارات خودش را شروع کرده است و در بسیاری از مسایل هرچند هماهنگ ولی خودش تصمیم می‌گیرد. چنانکه در ارتباط با مسایل عراق، افغانستان، سوریه و شمال آفریقا، حکومت عربستان کارهای نوینی انجام داده است. البته برخلاف ترکیه که به صورت علنی و با دیپلماسی مؤثر عمل می‌کند، حاکمیت عربستان به دلیل فرهنگ و خلیقات متفاوتش که روحیه‌ای پشت‌پرده است، به گونه‌ای متفاوت عمل می‌کند.

۶- حمایت سنتی عربستان در مدیریت عرضه و امنیت انرژی: عربستان سعودی از دهه ۱۹۵۰ تاکنون از جریان عادی نفت حمایت جدی و عملی کرده و همواره فشارهای کشورهای عضو اوپک را برای افزایش قیمت نفت خنثی نموده است. از جمله می‌توان به بحران کانال سوئز، جنگ عراق علیه ایران، پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حمله صدام به کویت و جنگ خلیج فارس و ... اشاره کرد. در حال حاضر نیز علاوه بر عربستان، کشورهای قطر، کویت و امارات عربی متحده نیز همین سیاست را پیگیری می‌کنند.

با این حال سه تغییر عمده شاید در بازار نفت داده است:

- تغییر سیاست‌های نفتی عربستان: یکی از تغییرات مهم و قابل توجه در بازار نفت را شاید تغییر رویکرد کشورهای پردرآمد نفتی مانند عربستان سعودی درباره قیمت نفت

تلقی کرد. این کشور در طول دهه‌های اخیر همواره در چارچوب سیاست‌های اقتصادی غرب حرکت و از کاهش قیمت نفت دفاع کرده است و از این نظر می‌توان گفت برای مدت‌ها ثبات بازار نفت به سرمایه‌گذاری عربستان سعودی در ایجاد ظرفیت مازاد تولید برای مهار نوسانات عرضه نفت بستگی داشته است، اما رشد سریع جمعیت و روند قیام‌های مردمی در کشورهای خاورمیانه باعث شده است این کشور و کشورهایمانند امارات عربی متحده ناچار شوند کمک‌های مالی گسترده‌ای به مردم تزریق کنند. بنابراین برای تأمین منابع مالی این کمک‌ها ناگزیرند نفت بیشتری بفروشند یا قیمت نفت را بالا ببرند. با توجه به محدود بودن ظرفیت تولید، به نظر می‌رسد این کشورها به سمت افزایش قیمت نفت گرایش پیدا کنند که این تغییر رویکرد مهمی در مناسبات نفتی خاورمیانه بویژه در حوزه اوپک خواهد بود.

- اهمیت یافتن سوخت‌های جایگزین: در میان مدت، به دنبال وقوع ناآرامی‌های سیاسی، ریسک سیاسی و بانکی در کشورهای منطقه افزایش خواهد یافت که با خود افزایش هزینه تأمین مالی پروژه‌های بخش نفت و گاز را به همراه خواهد آورد. در نتیجه سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز در این منطقه کاهش یافته و این بخش از نظر فنی و نیروی کارشناسی تضعیف خواهد شد. در چنین شرایطی کشورهای مصرف‌کننده نفت و گاز در خارج از منطقه که با بالا رفتن هزینه انرژی‌های فسیلی در تولید صنعتی مواجه‌اند، ترجیح خواهند داد که به سوی توسعه و تولید انرژی‌های تجدیدپذیر گام بردارند. معنای این سخن آن است که ناآرامی‌های خاورمیانه و شمال آفریقا فرصت رشد اقتصادی جدیدی را در اختیار شرکت‌های بین‌المللی انرژی و دولت‌های پیشرفته مادی غرب خواهد گذاشت.

- افزایش ریسک سرمایه‌گذاری در پروژه‌های نفتی: در خلال سال‌های گذشته به طور نسبی میزان سرمایه‌گذاری برای تولید نفت چندان زیاد نبوده که از علل مهم آن می‌توان به بهای نسبتاً پایین نفت و همچنین وجود نداشتن ذخایری که بتوان به سرعت تولید را در آنجا آغاز کرد، اشاره نمود. بالا رفتن ریسک سرمایه‌گذاری در پروژه‌های نفتی

خاورمیانه باعث خواهد شد میزان سرمایه‌گذاری‌ها بیش از پیش کاهش یابد. این به معنی بالا رفتن هزینه تولید نفت در جهان و به دنبال آن افزایش قیمت نفت خواهد بود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع:

- احمدی، حمید (۱۳۹۱)، سیر تحول جنبش‌های اسلامی از نهضت سلفیه سیدجمال تا بیداری اسلامی، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)
- احمدیان، مجید (۱۳۷۸)، اقتصاد نظری و کاربرد نفت، تهران، پژوهشکده اقتصاد تربیت مدرس
- افتخاری، اصغر (الف) (۱۳۹۱)، بیداری اسلامی در نظر و عمل، مجموعه مقالات، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)
-، جامعه‌شناسی سیاسی بیداری اسلامی در خاورمیانه، در بیداری اسلامی در نظر و عمل، ویراسته اصغر افتخاری، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
- بارگر، توماس سی (۱۳۶۰)، سیاست انرژی کشورهای عربی خلیج فارس، ترجمه بیژن اسدی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر
- پارا، فرانسیسکو (۱۳۸۴)، نگاهی نو به سیاست‌های نفتی، مترجم: مریم پاشنگ، انتشارات آن و همه
- خواجه سروی، غلامرضا (۱۳۹۱)، بیداری اسلامی در گستره سیاست جهانی، مجموعه مقالات ترجمه شده، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)
- کارل، تری لین (۱۳۸۸)، معمای فراوانی؛ رونق‌های نفتی و دولت‌های نفتی، ترجمه جعفر خیرخواهان، تهران، نشر نی
- میرترابی، سعید (۱۳۹۱) بیداری اسلامی و اقتصاد سیاسی نفت خاورمیانه، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)

مقالات

- تائب، سعید (۱۳۷۴)، عوامل مؤثر و تعیین کننده در تدوین سیاست‌های نفتی ایران، مجله سیاست خارجی، شماره نهم، بهار

- جلیوند، آمنه (۱۳۸۸)، جنگ و تأثیرات آن بر اقتصاد نفتی ایران، فصلنامه تخصصی مطالعات دفاع مقدس (نگین ایران)، سال هشتم، شماره ۳۱، زمستان

- حاجی یوسفی، امیرمحمد و فاطمه شهریار (۱۳۹۱)، شناخت حوادث ۲۰۱۱ خاورمیانه در قالب مبانی مفهومی - نظری، فصلنامه راهبرد

- دهشیار، حسین (۱۳۹۰)، بهار عرب: شورش بر مدرنیته وارداتی، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۸۳

خبرگزاری

- کرمی، کامران (۱۳۹۱)، نقش عربستان سعودی در سیاست تحریم نفتی ایران، سایت عربستان‌شناسی، قابل مشاهده در:

<http://Kamrankarami.persianblog.ir/post/86/>

منابع انگلیسی

-A D&B Special Report (2011), **The Global Fallout from the Middle East Crisis**, Country Risk Services, Dun & Bradstreet Limited

-Anderson, Lisa (2011), **Demystifying the Arab Spring: Parsing the Differences Between Tunisia, Egypt and Libya**, Foreign Affairs, 90, 3

-Auty, Richard (2012), **Oil and Development in the Middle East**, Paper Prepared for the Annual BRISMES Conference, Lancaster University, March 25

-Gauss, Gregory (2011), **Saudi Arabia in the New Middle East**, Council on Foreign Relation, Special Report No.63, December

-Goldstone, Jack (2011), **Understanding the Revolution of 2011: weakness and Resilience in Middle Eastern Autocracies**, Foreign Affairs, May/June

-IMF (2011), **Economic Transformation in MENA: Delivering on the Promise of Shared Prosperity**, Washington DC , IMF

-IMF,(2011, April 11), **Regional Economic Outlook: Middle East and Central Asia**, World Economic and Financial Surveys

-NCEP (2004), **The Strategy to Meet America's energy challenges**, The INational Commission on Energy Policy

-Noreng, Ystein(2006), **Crude Power, Politics and the Oil Market**, London, I.B. Tauris & Co Ltd

-Petras, James (2011), **Roots of the Arab Revolts and Premature Celebrations**, [http:// Petras. Lahaine.org](http://Petras.Lahaine.org)

-Ross, Michael; Kai Kaiser; Nimah Mazaheri(2011), **The Resource Curse, in MENA? Political Transitions, Resource Wealth, Economic Shocks, and Conflict Risk**” World Bank Policy Research Working Paper , 5742, July

-Rozoff, Rick (2011, June 6), **Bahrain-US Backs Saudi Military Intervention, Conflict with Iran**, Global Research E-Newsletter, retrieved as at:

<http://sn126w.snt126.mail.live.com/mail/PrintMessages.asp>

-Smith Benjamin (2006), **The Wrong Kind of Crisis: Why Oil Boom and Busts Rarely Lead to Authoritarian Breakdown**, Forthcoming, Studies in Comparative International Development, Manuscript: Univerity of Florid.